

بعون صنایع مکین مکان فضائل و مکرر آسمان

کتاب لاجواب تصنیف طبع لطیف شیرین زبان سحر بیان عالی معنی آغنی
راجہ پیار علی لال الفتی سرورق جریب والا فکر فی الشتر بہ منوی

نیرنگ ۱۸۶۸ء

مرتبہ و مہذبہ مخدوم بلند نظر و درۃ التاج عاکفرتی کنور سکھراج بہاؤ
رحمتی خلف الصدق کنور پیر لال ضمیمہ و نبیرہ مصنف مسبق انحریر

ور مطبع فیض منبع نامی گرامی محمد علی عظیم آبادی طبع شد

مشوی نیرنگ تقدیر

از چکیده کلک گوهر بار لالی نثار سر آمد زبان و ان جناب
راجه پیار یعل الفتی دلهوی یکے از بزرگان عظام سکنه پائین
جناب نور بجا و رکنور سکر ابرج صاحب بنس و بنیوسیل کشنر مینه بود
چنانچه از حیات مستعار جناب راجه صفا موصوف نسخه نیرنگ تقدیر
در دفتر فیض منظر جناب کنور صفا محتشم الیه و آثر کنور صفا
براه عالی همی و نیز بمقتضا مصلحت و بسند خاص و عام نیرنگ تقدیر
که فی الواقع نسخه عدیم النظیر است در مطبع محمدی طبعه برکات غفره
و نفیس بر اشاعت طبع کنانیده مقبول جهان جهانیاں گردید
حق سبحانه تعالی کنور صفا موصوف را تا یوم القیام سلامت با شمت و ابر

و برادران و خردان مندرج مذیت باین نظر ننبد و از حال یقین بزرگان برادر
 این کس و بطور و رنگ تحریر سید و آن نیست که راه بسیار بلعل الصبی و بلو
 جدا نمیدم یک فرزند مسکن بکنور سیرالال صمیمی تخلص که از شرح علوم و فنون
 آن قبله معظم خاتمه تقطوع اللسان قاصد عاجز است گذشته در ۵۰۰ المیزار و
 دو صد و پنجاه و هری و نون بخش گلزار کاشی عدم شدند و از بنا قبله کنور سیرالعل صمیمی
 هفت فرزند نرینه بوجود آمدند اما مقتضای مشیت ایزدی هنگام حلت چهار فرزند اوین
 کنور راج بهما و دو پی باج و چها سیوی برج اچ و در چارمی من کنور سگهر اچ و چها را گذاشته
 در ۵۹۰ المیزار و دو صد و پنجاه و نهمه هجری انغ غم و الم بدل با فرزند ان غزیرا و ده
 و ارفنا و نون افروز قصر پیراگ تقاشدند از ان بعد آن سیر بزرگ ابرار و ولد جان
 بجان آفرین سیر و کنور باج و بهما لا ولد بزرگ ابرورم که مدح توصیف علوم و فنون
 همه ایشان و اسره تحریر سیر از احاطه تفسیر افزونست رساله در علم قوانین سیمی
 محیط القوانین که انشا الله تعالی بحکم اینکه کل امر مرمون با وقایعها و وقت و
 بتعالی طبع خواهد آمد تالیف فرموده یا و کار زمانه گذشته ازین پیش گاه هجری
 پیشش گاه معنوی انغ غم خود را بر دل این کلفت و ده نگاه حلت فرمودند
 جمله این دو بان یک بعد دیگر سایه عاطفت از سر این هجران دیده کشید

Call No.....

L1362

Acc. No. 11225 Price.....

Shelved..... Checked.....

بسم الرحمن الرحيم

پس حمد خدا سخن آفرینیکه دیباچه کلام تنبیه است جل جلاله و لغت حضرت خاتم النبیین
عنوان سخن نبایش و صلوة الله علیه و بنده کنور کرامت و بیباک تخلص رحمتی نبیره
پیار علی الفتی و بگویند محبت نامین با توقیر و شایقین بن مشنوی و نظیر سحر
نیز رنگ تقدیر خان ملت مست که مختصر احوال و دوان این سنگ خاندان که جناب
مکان سید وزیر علی قبد عمرتی عظیم آبادی غفر الله ذنوبه و رفع درجاته و نسخه
اعجاز محبت مولفه خود و ترقیم فرموده اند آن احوال حرف به حرف بلیدین عبا
درین اوراق مسطور است و از آن حال خاندانم نجوبی و صبح خواهد شد و مگردان حال
مختصر رسم فرموده جناب سید وزیر علی قبد مرحوم اکثر حال و نام نشان چند پسرگان

بجز کریم نه کارے + الغرض خیدے بدین منط بگذشت آخر کار بزرگان
 واحباب برای ترویج دیگر انواع اندرز و پند بر سر صحرانور و حشمت ارشد
 نامون پیکار کلفت و آشفتنگی کشاوند و بنوع بنوع حکایات رنگ اند و ده کلفت
 این ناصبه شکست بخورد و بهر شفقت و محبت و جوش بزرگان پیش آمدند
 خدمت جناب ام جی مکنیده باشی که بخاندان جد امجد هم بقید حیات بود و دعا
 جوشش بزرگان بحال این رقم اند و ده دیده میفرمودند این بزرگان
 ۱۲ فصل بابوی کشن چنانچه خلف رشد خود را گذاشته بعالم
 رحلت فرمودند و بابوی کشن چنانچه پیران یک سمنی لاله چشمن
 به لاله نیالعل و ویم لاله پریا لعل سیوم لاله راوه کشن زواله اعمار و
 علم بافضل خداتما ایندم موجود و سلامت ارند اصل بان جناب ام جی مکنیده
 باشی بگذشتادی این هم آغوشش و تنهایی را بموضع بسیاری گنبد
 با حشمت همیشه لاله جناب پیرشاه و لاله چویم پیرشاه صاحب
 لاله کنهیا لعل مکنیده باشی بزرگان بابوی کشن مکنیده باشی جناب بابوی کشن
 صاحب جناب بابوی پیرشاه و صاحب جناب بابوی کشن لعل صاحب
 کایت تا تکریمنداران کلان ضلع در بختگاه اند تجویز و منقح فرموده بسک

و این پرورش یافته و اوقات بسر برد و ظل بزرگان و تلخی شیرینی آتشیده
 زمان راتها گذشته یکان یکان گرم و منزل ملک بقاشدند و هزار حیف که آنها
 درین جهان خراب و مرا بهر سپردند و خود را ان گشتند و بوزان بقضا الهی منتظر
 خاندام باه اگهن شده افضل و اعلیٰ مره خاتونان پیکنیده باشیان شدند و در
 خاندان چو آمد محبدم که روشن تر از آفتاب و در شان تر از آفتاب بوده است
 این ترسم اوراق و یک فرزند جگر پیوند از محل اولی سیم بکنو و هم را بخ
 که غریز از فل جان و نور نظر بزرگان بود کسی دیگر باقی نماند از آنجا که نصیب
 کلفت نصیب دست نه مانده غیر از الم و رنج مفارقت بزرگان غریزان نبود و تقضا
 شیت از وی دشمنی بخت آن نوحه سر وستان چو هم با بخیا بان
 سالکی نخاده بجلیه علم غنی و فارسی و سنسکرت و انگریزی خود را آراسته و پیرانو
 تحسین و آفرین هم عصر شده در عین عین جوان شباب در شصت و شش سالگی ازین
 جهان فانی خست سفر بسته مدرس تعلیم گاه عالم جاوید باشند بیت
 چه گویم از غم آن نور عینم چه رود او بمن اندوه و ماتم چه گویم
 بخواب بودم + بسان بی کتاب بودم + به آه و زاریم عمر مرا آمد
 خیالشن جان دل آشترا آمد + نه دل اصرار جان قرار + شب باروز

زیب تحریری مایہ

عبارت سبب تالیف که در حال این رسم اوراق مست
اما بعد از تیرت و دل بنده سیر بر انوح است گذشته و از سخن سخن خود جز بنیه نختی
خط و نوشته سید زیر علی عبرتی چنین بر زبان خامه می سپارد که روزگار بسیار
خیال من عار بزم سخن سنجان آمد که جاودانیر نسخه یوسف زینجا جایی
که فسانه است بس پوشش را به و حکایتی است خیل شورل قرا به شریل آویر
در آرم و تبیین پیشکش عالی و دوون حجت ختر کنور سکهر اراج بهار حتمی ازیر
محبیط و نیویل کشتن شجره دایم و لثه سازم که سپهر الانزادی اخو شید
تا بان و جویبار گلستان بلند خیالی را سریت خرامان و شهبستان و دوون
جناب تمام راجه پیار یعل الفقی را از فروغ پیشمار و آرمستان اسید
قدر شناسم کنور سیر یعل ضمیر را از چین چین تازه بهار بحمد اوصان
نیک و زبان پیام سبب صریحیت جو ابارخ خندان تراز گل و غزلخوان
محبت میچوبیل و تا و عرصه جهان از من شوریده مسو و اوراق و از ان
سخن فهم جوان نخت یگانه افاق و عمده نشا و طر فیا و کار ماند و چنانچه برهنه
خیال نارسا در بهان و ان مسرت تو امان که ۸۳ ۱۲ یکم از و صید و شتاب

از دو اجم کشیدند و این همه صاحبان مدد و حین از خانوادہ لاله چمن لعل
 لاله چمن لعل بکنیہ بایشان از انج خلق عالم و مصور نبی آدم ازین ثانی محل
 یک سیر سخت جگر بر خود اقبال آثار کنور بھکوت پشاور و یک دختر نیک اختر
 عطا ہودہ شکر این نعمت عظمی اگر بہر از زبان تو انم ادا نمی شود و بقول
 استاد بیت منج تو می قرار تو انم کرد + احسان ترا شمار تو انم کرد
 گر بر تن من زبان شود بر سر مو + یک شکر تو از ہزار تو انم کرد + اکنون
 کہ آغاز سال ۹۹۱ ہجری صلیعم است بخورد از سعادت آثار + نور نظر بخت
 عصائی پیری ذماتو + شجر حلاوت زندگانی + بلند اقبال + نیک سیرت
 خصال + چراغ دو دمان + اجمہ پیار بلعل نام خدا کنور بھکوت پشاور کہ از
 دل پدر شاہ و کنار او آبا و اجداد شجر سالکی رسید اطلال السد حیات
 و اقبال و علمہ بیت خدا را شکر ہر دم بزبان باد + لب احسان
 در بیان باد +

حال عبارت سبب تالیف و خاتمہ کتاب اعجاز محبت کہ در حال
 راقم اوراق و خاندان این راقم اوراق ریختہ خامہ در نشان
 جناب سید وزیر علی عمرانی عظیم آبادی جنت نشین است تفصیل

اعجاز طرازی و سحر آفرینیها در داده + اگر غلط نگویم + هر وقتش خلد آسانتر است
 کده است + همه نه بهشت سرشت + و هر چه اشراقم کاشانه است غیرت نصرت
 بهشت بهشت + میرسد که خارمه سحر کار را از بهر ادای شکر این دو و اگر فرق نیاز را
 جبهه ای آستان کبریا پیش بردارم + از نیک در عرصه عالم تا از یوسف ^{حکایت} دنیا
 و داستان است + از من خشک عبارت عبرتی و از جان املیت کنور ^{بهاور} سکه هراج
 نیز رنگ نسخه جامی یادگار و نشان ماند + چون جازه آرزوی دل مهر نزل
 بمنزل رسیده خوش خوش مهر خموشی بر لب زده آید گه بسپارد

بجز آنکه بر غم زمانه + پایان آمد این دلکش فسانه
 اکنون میخواهم که نبد از حال خسته اشمال خواب فیض آب تا وی مکر میکان
 والا فطرتی راجه پیار یعل متخلص الفتی دهاوی اسکنه السیجونه الخبان
 خاتمه رنگ لتوید و هم + اعنی اسم عظامی ن فلق بخش محفل سخندان زجا
 پیار یعل است خلف ارشد رای برگزیده خصال امی سکهن یعل قوم کا
 ماتر باختیارات چند لعل خلعت را ممتاز زبوده عامل برگینات نرط
 و غیره گشته خوش آن جان بلاغت اجه مدوح نشو و نما یافته شمع غطیه آباد +
 اصل بزرگان نش موضع سکندره من مضافات شاه جهان آباد و ارسطو

و سه از هجرت بنوی بوده آن کارنامه حسن عشق را بطرزیکه مطالوع کنند بگانش
 رابر خ و کلفت نکشاید + بل بدل و دیده تماشا بیا بیا فرحت افزاید + لطیفه نویسی
 عبارت روان تر از آب حیوان + و مضامین شگفت تر از گل وریحان + با ^{تقصیر}
 تمام طراز نشر داده سعی به اعجاز و مجتهدش ساخته + تو گوئی نادره بنا محبت گل
 بلبل و شمع و پروانه نهادم چشم که صبح نفعان معانی رسد نکته رسان صبح
 نفس + و م معاینه اش عیونش از بیل کریمانه پوشند + و طبعش و نفیس این نابله
 کوچن خورشید بلکه بیت بقدر وسع در اصلاح کوشند + و اگر اصلاح
 نتواند خموشند

عبارت خاتمه اعجاز محبت و حال خاندان این اقم اوراق
 حالا صد تبه جای اندارد که زمین فراوان منت موج خیزی گهر فروش طبع
 جوششش گروم + که بیز و تو خامه سحر کار این رعنا صحنه نظر فوز را طرا
 اختتام اوم + تو گوئی تازه بنای معانی آفرینیه با نهادم + ده چه رعنا صحنه
 که بهر نور و شکفتن یوسفی جلوه معانی های تازه عیان + و بهر خم و پشته
 و صذر لیلیای غمزه مضمون نو چشم تبان آسانه بان + هر یحانی حروفش
 مصر مصریه سیاهی با جهان جهان رعنا بر کشاده + و بهر شکن سطورش و کنگا کنگا

۱۱
نلسوا د بندہ عجب ہے ازید و آوان مشغول رہیں راجہ مدوح
بنا گروی آن کامل العیار اندم + از نظم و نشر جرستہ آن وحید روزگار چه
شرح و ہم + ہر دو چون بیت ابرو و ہوشان بمل و مذاق شناسان
فضل و کمال آخر بسیار از تصانیف عالیہ نظم و نشر و عرصہ جہان یادگار
گذشتہ و زشتہ ایکہ ارد و صد و چہا ہجری بہشت و ششم ماہ صفر و زشتہ
رخت کش کا شمع عدم شد بیت صدیف کہ آن شمع شبستان سخن رفت
تندیل منیر سروان سخن رفت + رنگ از رخ ریحان معانی شدہ پیران
تا آن گل سیرا گلستان سخن رفت + گرامی فرزند خود اسرا پا جوہر کنور
بیر العمل تخلص ضمیر و رسایہ عاطفت تعلیم پدر بزرگوار خوشیچ علم ہند
و چہ بیع و معانی و از جملہ علوم عربی و فارسی کخط وافر و آواز علوم
انگریزی و سنکرت و بنگلہ قدرت کاملہ ہم کسانیدہ یگانہ و ہر برآمد آری
مصرعہ ہمچنین مرو خدا کلم آفرید + بیشتر اوقات در تعلیم و تربیت
و اصلاح نظم و نشر براہ ما کو سرواوان چراغ صدنگ نکتہ آموزی و موافق
طبع لطیفش بس مناظرہ و دست افتادہ بود و آخر ازین شغال خجستہ رو
دل بترافتہ ہمہ تن بہ آزادہ و ضعی و نفس بیبا حق شمارد و در

و بی حمله عالی دستگاران بن دو دمان بجزایات و فائز سلطانی متنازه
 بوده + آخر نیز باینکه مستر آرج بالدر سیلین صفا بجا زیدنت شاهجهان با
 و علی ان حضور شاه حجه حضرت ابوالمظفر معین الدین محمد اکبر بادشاه غازی
 سر از شد راجه موصوف را نیز با خود همراه برده بجزایات و یو از زندنت
 از حضور شاه عالم بادشاه غازی سرفراز بهیابان بخا نید باز در میان
 زمان که ضلع هر یانه و غیره بجان فشانی و عرق ریزی راجه بیار یعلی مدوح بخل کار
 و آمد سبب خوشنودی زیدنت محتشم الیه پیش از پیش گروید + بواسطه لی تم
 محتشم الیه بخطاب راجگی و بطای خلعت شاهانه از حضور شاه فلک جاه غرامتار اندو
 سال چند بدین چمت و احترام گذارده آشوب بد چشم پید ساخته باز از و بی
 اقامت بشهر عظیم آباد انداخته تا حیات خود بیافتن مبلغ یک هزار بانصد سی
 شش روپیه سالانه پیش از سرکار کمینی بجا شرف ماند و شغل درس و تدریس
 اوقات می گذراند شاه بخشش حسین و حشمتی و منشی هر سیر نا منتهی
 و دیگر از ان شناسان بعنایت تعلیم راجه مدوح استا و مد نظم بردازی و شتر نگاری
 زمانه و رشک یگانه گشتند + دار تصنیف و تالیف شاه بخشش حسین
 و حشمتی بزرگ کتاب با خط درآمده مختصر توصیفش هم پایانه و انتهای نمی گیرد +

۱۳
حال جناب نصاب صاحب دامت ظلّه و بزرگان
جناب خان نصاب مدوح

اگر چه از وقت حیات جدا مجد خود از شرافت و نجابت جناب نصاب
موصوف واقف هستم لیکن اکنون از دیدن موایر و عبارت العبد مخضّر شراب
جناب نصاب که تقریب تعیین شادی سید عبد علی عرف سید جان
سید قاسم علی و سید میرخان همیشه زاده خود ساکن قصبه شیرینا بموضع
طلب جناب شاه الفت حسین خلف اصدق جناب شاه اظهر حسین صاحب
موضع مویگه بطور اسم نویسی نوشته بودند که بران مخضّر و العبد جناب صاحب
بصورت ننگه جواد و العبد جناب کبیر باج و حجار برادر کلانم و العبد
این رسم هم هست و از معاینه محضّر العبد جناب نواب جعفر حسین بن جناب
محمد علیخان و جناب نواب یوسف علیخان و جناب حاج محمد کاظم
و جناب لطف علیخان ساکن گجرات خواج کلان جناب سر فرار حسن خان
و جناب میر صفر علی ساکن خواج کلان و است الفاطمه بیگم بنت جناب
نواب رضی الدین محمد خان و موایر و عبارت العبد دیگر عماید و
روسان این شهر عظیم آباد و نیز از دیدن نوشته مهری و العبد و جناب

بہزار و صد و پنجاہ و محفہ سوم رب سب سے از نسخ تالیفات تصنیفات
خودیا و کار عرصہ عالم گذشتہ رہ پیمایا خلد برین گشت + بیت

از قالب این و ہر چو این سخن رفت	صد چشمہ مخونہ نابہ چشمان سخن رفت
جاری شدہ اشک سیہ از دیدہ خا	اما آن گل خندان گلستان سخن رفت

چون از نگارن حال خود و عبارت اعجاز

ضابر دست تم + بدل گدشت کہ بر نئے از حال جناب استادی محمد علی خان
صاحب قبلہ و کعبہ منظرہ العالیہ تخلص چیرتی عظیم آبادی و بزرگان پیشانی
بطرازم الحق کہ جناب لفظ مدوح فیضیاد مدرسہ رس و اندرین جناب محمد
ہستند + از وقت حیات جدا مچہ تا ایندم جناب خانصنا قبلہ را گاہے
از خود جدا نکرده ام و جناب مدوح ہم مفارقت ما بر خود گوارا نمی فرماید جناب
باید شاید با شفقت تادانہ و محبت بزرگانہ پیش می آیند چنانچہ تقریظ
این نخبہ خامہ سحر نگار و ملک گہ بار آن غیرت نشرو بیان عصرین مشنوی
زیب تحریر یافته است پس اندرین حالت اگر چہ فقرہ تقریظ تقریظ کہ از فکر
آن ہما اوج بلند خیالی و غنای لیب گلستان شیرین متعالی است +
زنگ تحریر و ہم سے سزد۔

خاتم فصاحت بار و کلام بلاغت نگار جناب
محمد علیخان صاحب حیرت که محسود و شرنوبیان
عصر اند بعد ازین تحریر سیرت ازین سبک هراج بجاد
جمعی نوشته می شود + سبحان الله + چه خوش قلم است
نور روزگار + که تقریبا این مثنوی نیز گفتد میر مصنف
را به پیار علی الفتی و بگویند محبدم + رنجته خامه جاد و نگار و
قلم فصاحت بار جناب استاد محمد علیخان صاحب حیرت
عظیم آبادی جلوه افروز نظر گروید سوگند بعین نشان گیسو مالت عنا
و محبتش امن و لگداخته و جان باختہ سخن بکمال بزرگانہ شوش مهن
فرمود + حسن آ و نیز تحریر لطیفش + چون چهره پری خان دم معانی
محو نظارگی نمود + اگر این خوشه چین خرمن آتش غلط نکند + بسمیرا
گلگون پیر من تقویر بلاغت خیرش که بشرح آن قوت ناطقه طغرای معرکه
سخن آزما سرمد در گلو + و بعین من زلف غنچه و سن لیلیای تحریر فصاحت
که از بهر تحریر مجو زنگین عبارت و لیشین ظهوری را باقیست بدل آرزو +
شیرین مضامین بهوش بایش مجموعه مضامین و آستان حسن و عشق و ما و شیرین

شاهزاده مرزا محمد رشید بنجت عرف مرزا محمد زبیر الدین بن مرزا
محمد دارا بنجت و بعد بجاورین حضرت ابوالمظفر سراج الدین
محمد کجاویشاه باویشاه غازی بن حضرت معین الدین اکبر
شاه باویشاه بن حضرت عالمشاه باویشاه غازی از نسل تیمور
شاه باویشاه و از العبد سید محمد مرزا و حلوی کماحقه بدستیاورد
و تحقیق پیوست که جناب خا نصبا و بزرگان جیدی جناب خا نصبا مدوح از
قوم افغانان یوسف فی ساکنان جاگیراران قدیم شاهنشا بودند
عمد مرزا بنجسته اختر حضرت محمدشاه باویشاه غازی نسل السید بعد از
افواج و دیگر خدمات شایسته هی محمود سر فرارز بوده اند و بزرگان خانها و
جناب خا نصبا از قوم سادات رضوی ساکنان کبریا بودند بدین
شاهزادگان و دیگر خدمات پسندیده بعضا جاگیر بدویده میگرفتند و غیره
و ممتاز بوده سر غرت و افتخار برافراخته اند و جناب خا نصبا
خاص نیز بحلیه خلق و محبت و طریقه شرفا آراسته و دیوین شریف
نظم گوئی و خوش نویسی پیرایه اند
چند فقره تفسیر و تفسیر طبعی که بنجت

کلام را بعالم چون دوزخ شیرین کن چو آب بحر کن مودم زان طبع زخم را
 بشیرین لغت و صفا مصطفیٰ و آل و اصحابش بکن تنگ شکر از رحمت عطا و مانم را
 ای ملک که هر سلک اتی قلم شیرین رسم + پائے تعظیم انگاه از و سباز
 را بسجده شکر بر صلائے لوح ادب گداز + ورشک افرا کے شاخ نخل طوط
 و نغیرت و با شمع خورشید پر نور شو + ای صفا و طاس چون سفید
 صبح روز سعید عید پریا + ای مداد سواد مشکین طره عروس شب
 قدر را رشک افرا + ای دوات نغیرت ماه بین + اتی تار سطر رشک
 ناز نگاه حور عین شو + که حمد و سپاس مالک ارض و سما + و خالق لوح و قلم
 تطعیر + و لغت و ثنائے احمد مختبای محمد مصطفیٰ صاحب تاج و المیزان
 و البراق و اعلم تحریر میکنم آنحضرت و حمد آسمان آسمان حج و انجم انجم
 سپاس بنام اظهر عشق اموزی سمر + تعالیٰ شأنه و عم نواله +
 که دل زنجار بنور شمع عشق یوسف مصری برافروخت + و شعله آتش
 محبت لیلی رشته جان قیس هنر و سوخت + میان و دل با خشکان
 کیفیت دل با خشکی و شیفگی گل و بلبل و او + و بدل و جان سوز خشکان
 نسبت سوز و گداز شمع و پروانه نهاد + اگر چلیپا زلف مغولہ مویان

و فریب و نمکین مطالب شور افرازش چون مطالب سیاه لیلی همچون غارتگر
 متاع شکیب و بیغایله ریب همه صفویش کشمیر بهار قرین و شکن گاه
 خانه چین و سپه طورش پچیده تر از زلف عنبرین و شجر فی عیان
 پیشانی سطورش نامل خال بسته دست گل خان نازنین با پان خوده
 لب بهوشان جادو قرین و آفتابی دایره نشان بطمش رنگین تر از گلها
 چمنستان لغو بها و یا محسوسه طوق قمر می شاد و نثار و شکر فی نقطه
 فاصل مصرعش یا قوتی رنگ قشقه در میان دو ابرو جادو و نگه خندان
 خورشید خسار به تحسین آفرین قدرت به چو تحریر عاشقانه اش فرهاد
 عاشق و فرجان شیرین کلام اول جان شیدا و بهر مطیع و بهر جاب این نسخه
 نیزنگ تقدیر رسیده را خواش طبع پیدا با و
 تقی لطف از ابرو بیسان گهر باز فکر فصاحت نثار چنان
 استادی محمد علیخان صاحب بل و کعبه مظهر العالی
 مختصص حیرتی عظیم آبادی
 بسم الله الرحمن الرحیم

الهی نطق عیسی دم عطا فرما ز بانم را اثر چون نغمه و او دود و سخن بانم را

رخ تابان اوست + و مبدہ سواد شام ابد سواد کیسو کے غنشان و
 رخ نور آگیش آئینہ نور نما و نور جهان آفرین + خط تابان جنبش شرح
 تفسیر قرآن مبین + آفتاب قدرت رب کریم + نور بخش کرسی عرش عظیم
 وجود با جودش سبب بنا زمین آسمان و آفتاب و ماہ تاب و جن
 و ملائک مقربین + و نور رخ مظهرش باعث وجود بہشت و دوزخ ارواح
 اولیا اصفیا شہدا پیغمبران و مرسلان پیشین + حسن مطلع دیوان
 نبوت + شاہ بیت قصیدہ رسالت + خاک حرم شریفش سرور
 مسلمان اکیمیاہ گر و تعلیم لطیفش عین ایمان را التوبہ + و بینش
 شب تاریک کفر و ضلالت را شعل + ہدایت متیش آئینہ دلہار ارا
 از ابر حشخا عریان گلزار + از حجاب شفا بخش چمن خاطر امتان
 ہمیشہ سحبارہ و عالمیکہ لسان منم و خرد ملائے آعلیہ بیان شناس
 نے پایان آن معلوم عقل کل معترف بقصوت + زبان انسان ضعیف البیا
 ابجد خوان دبستان پیچدانی را چہ یار کہ بشری نعت و ثناء و نے
 انتہایش حرفے بزبان آرد + پس ریادریا گوہر شاہوار صلوات
 طیبات و گلستان گلستان گل تحیات زاکیات براستان ملائک با

از پی بابے عاشقان مسلسل بخیریت + ارکسته دست مشاطه
 گوناگون قدرت او + وگردلکش ابروے مهچینان از بهر قتل دل
 وادگان طلالی شمشیر ساخته پیداد و بوقلمون صفت او + اگر
 و حسینان حسن است + ذره هست از آفتاب وحدت او + و گرد و دل
 عاشقان عشق است نقطه است از دفتر حذب حکمت او + و حسینان
 آن نگارنگ جلوه قدرت نمود حسن آفرین + که از دریافت ماهش علم جز
 است عقل ملائک مقربین + حسن آفرین هم حسن امیر خوب حسینان
 محبوب دارد پیوسته یوسف عطا کرد حسن صبیح +
 به احمد عطا کرد حسن ملیح + المختصر حسن ختم شد بدو اوقات مبارک
 خاتم النبیین محبوب رب العالمین که خود حسن آفرین حسن الجبار
 عاشق و معشوقش رحمت للعالمین شمس العارفین است بیست
 لم نور نبی نور شد است لم نور از روی که حب است

آغاز لغت

دریا و ریافت موج و موج شنا با سم انور جهان افزون بجاست
 صلوة او بخایه و آله و اصحابه جمیعین + که مطلع نور صبح ازل نور

این شکل یوفای معشوقان هویداست و در تذکیر اسم المد صورت
 طول شب فراق شتقان پیدا + کاغذ در صفا چون یوسفی حسن پرایا
 نور + مسلسل سطور سراسر همچو غنچه بر طره خورشید + مطلع این حسن مطلع دیوان
 لطافت حسن بنیان + و مقطع این مقطع قصیده کیفیت عشق عاشقان +
 شعر و لطافت و عزت چون بیت الممور سپیدی فصل میان نور
 مصرعه بیت کشاده همچو در کاغذ قافیه رنگین از گل رخسار گلرخان شگفته
 تر + ردیف باقوافی بطرز عاشق و معشوق و دشمن و دشمن بیکدگر زنجار
 گلزار مضامین گوناگونش فرحت تراودت بخشش طعنه بایه سخن
 زنگارنگ گلدسته نبش مضامین اشعار بوقلمونش معطر فرمای و باغ
 ماهران فن + بیاض بین اسطوره آینه حلبی است بدرجه مجلی که در آن صورت
 معنی بر شعر بجای خود صاف عیان + یا مرا تیر چینی است بزرگ مصفی که
 در آن شکل دستان مشنوی ظاهر است نه بیان + یاد و دل شب راه
 نور چشم است نمایان + یا بین تاریکی نهی است روان از آب حیوان
 مداو از دو و شعله چراغ آفتاب + صمغش از جوهر سلیم و شمس آب
 سیاهی روشنائی بخش مرمک دیده دل عابدان روشن

آن محبوب خدا سید الانبیاء راحت العاشقین مراد المشتاقین
 صاحب قباب قوسین جد الحسن و الحسین نثار باد + اما بعد
 چون من خوشتر از شیرین حور طلعت نکتہ داتی را جان باخته کوه کن
 وزیر آلود و خنجر غمزہ محبوب سحر بیانی رشید گلگون کفن + شمع
 شبستان انجمن فصحا را جان سوخته پروانه + گل تمنستان بلغاریه
 شهید اولیوانہ بزم ناظران و ناظران را با انداز نشین بندہ محمد علی حم
 کترین چون میدانم کہ غزل خپامم در حور و صلا زمره پیر احمد ایزدی
 ولایت لغزیرے نعت محمدی نیت + باین نظر بجاے سطرے چند
 بجا بندی پنجه غروس تقریط این مشنوی فریب می پروازم + این مشنوی
 نے نظیر و لیدیر مقبول ہر بنا و پیر مسمی بہ نیرنگ تقدیر کہ رنجیہ
 خامہ فصاحت و بلاغت بار و ملک جو آنر نگار + مقدمہ پیش معرکہ
 نازک خیالان میر آہنگ قافلہ لغز مقالان + ناظم بلند خیال صاحب
 افکار و اثراتے شمال سحر نگار + اختصر شناس فلک سخندان + سراج
 انجمن خوش بیانی + عالم زبان ہروی ووری و بھلوی جناب اچہ
 پیارے لعل الفتی و بھلوی است اگر غلط نگویم در بابے سیم

چه یار اگر بکشد آن صایب فکار نازک خیال زدم زند + و توصف کلام
 خوش تلاش رنگین مقال حرفه نگار و لطف هم بدش زبانی قلم گشت
 درین فلک رایجیت نشاند + کلامش بر آن درینضا اشار + ازان شد
 ملک سخن تاجدار + الحاصل از توجه دل و شغف قلبی معلی شایان
 امارت و عالی نشی گوهر نایاب عدن ریاست لاجسی + مطلع آفتاب
 و شوکت + موج زن قلم سخاوت و دولت + رنگ زو آینه خلق و موت
 جوهر صیقل و شجاعت + رئیس نامی + امیر گرامی + شاه کش عسبر
 کیسو شاه سخن دانی + غازه آرای رنگین رخسار بکار معانی + بلند پروازها
 اوج فصاحت + خوش نوایل شاخار بلا + باد گسار سخاوت خوش بانی + صید
 افکن غزال صحرائی نکست + نا قوس زن منم خانه نازک خیالی +
 قسقه کشن جبهه جاو و معالی + ناظم رنگین خیال + ناشر شیرین مقال + بحر
 عالی خاندانی + و عمالان الادب و دمانی راستی بهادر جناب کنویر
 بجاور متخلص رحمتی عظیم آبادی دولت و دولت و اقبال + ارشد خلف
 افصح الفضا + المبع البغا + فلک علوم و فنون امیر جناب کنویر
 سیر العل متخلص ضمیر و نبیره مصنف ششوی + که شیرینی شیرین

آب و تابش از آب و تاب سواد کیسوی که مور شب قدر افزون + اول
 سیاه چون نو ویدۀ خط من رنگ رخسارۀ نو خطان جلوه گر + اول
 سنج همچو خط شرف مفرق مور طلعت و ريسان خون کن جگر خط مستر
 چون گها و مجنون صبر فوا وراق صاعیان + رشته جان بلی سبان
 نگاه از نظر موم دران بختان + بر شمر چون آب ری پیکران و زبان
 شمشیریت و نظر ناظران مبین و خوش متعال + سخن باریک بر فطش اش مو
 میان مازن پندان باریک تراست + نگاه ناظران باریک بین و نازک
 خیال + بر فطش صد فی است بر از گوی و دشمنان معنی هر معنی فهمان + با
 حقه آیت معمور از تابان جوامع خندان + سخن بختان حسین حروف الفا
 بزرگ حسن رخ حسینان رگین او اهری و بر خوب + روان پاکیزه
 جوی امن پاک پاکد امنان پاکد شیب + بختان حسن تقاطعش و مک
 دیده خال رخ حو طلقان حیران + و بر خوبی آن مشک و انما و
 ختن قربان + نو بجا رگبار غنایان + سخن بختان حسین حروف الفا
 ارباب سخن + رنگارنگ گلدسته بندش و سخن + بختان حسین حروف الفا
 و مانع مهران فن + قلم کت در زبان ن خوش چین خرمن ارباب

المختصر درین موسم بهار که گلزار خلیل هر سوا نیکار و نمودار است
 و بلبلان گلستان بنابر شاخ و بزمون منت مرقد بلبلان اووی خطبه خوان
 حمایه روی و گل بوستان بر تخت چمن بجزاز زبان بضمون شفیع الورا
 بهار لغه سرائی قصیده لغت محمدی + و درین آیام فرحت خیر مسرت انگیز
 وقت دل و نیزه که از هر طرف باد نوروزی عطر بیز است + و شمیم
 شمیم چون مشکین طریقه آهوشمان مانع جهانیاں امعطر و ما + و انواع انواع
 ابراشاوی و شادمانی بر روی دل مانیان و + همچون دل ناطقان نظم
 گوی در جوش + و سیحون خاطر ناثران به شرط ازی بخروش + و از
 بخت نبوی صلوٰۃ اللہ علیہ ^{۹۸} ۱۰۰ هجری است بمحل گھاٹ خواجہ کلان
 مشحلات شهرت عظیم آما و بطبع محمدی باصحت تمام و لطافت مالا کلام
 اهتمام میر اصغر علی و فیض لکیم محتمان مالکان مطبع مجلیه محلی گردید
 چشم ماہران فن چنان دارم که اگر از من محمد علیخان ^{۱۰۰} عظیم آباد
 که از کوچه بر خسم و بیچ سخن و سخندانف مختصرا بلد است سهوا یا خطا
 درین تقریر افتد باشد + آموگیری ابکار نبرند + بلکه شیر مردان
 بنجامه اصلاحتش و لوق و گزشتند بیت علامت انجان با کرم

از دل نا طمان شیرین زبان لذت فند سرفندی و ذائقه نبات مصری
 فراموش فرمود + و نمکینی سنگین شش چون شیر لیمون دندان با شران نمکین
 بیان ترش نمود + از افراط که باری نیسان جو و سخاوتش کشتی مرا و قرا
 در آب گوهر روان + و در شایه بذر نوازش شب و روز و خانی تمنای شعرا
 روان + گلهاے گلشن بخشش بحال شکفته دلی زربکف از بهر حصا
 کمال + و در زیر سایه شجر عنایت عاشر بنی بر برگ و لولوا باغ باغ
 نهال + آن شاعر صبا افکار و دین عصر شعر و شاعری را بمشاعره خود
 چنان عروج بخشید + که زمین شعر بر تبه آسمان رسید + و از افضال
 این زود و ابجلاال از عرصه سیزده سال است ایو سیل کشن می شهر پنه
 را از اجلاس آن عا دل و نقیست تازه + و از وقت جناب سی می
 مسکاف صبا بهادام قبال کشن بنو شهر طینه عمده پا و محسب می سکند
 کلاس کن از سر کار فیض آنرا انگلشیه حاصل فرموده زیغته است
 نئے انداز + و وقت اجلاس بحکم میو سیل کشنری و فوجدار
 و ادخواهان را بحقش واد رسان + چون عا دل نوشیروان +
 و رایین و قانون انی طاق + در عدل و انصا شجره آفاق

شور انگیز + سواد شنیده + دور بیان مرصد سخن را تو تاملت + و
 بیاضش + صبح دولت معنی را سپید + قلمش هم صریح + فروسی و نظای
 نقش هم رنگ + کافضی و جامی + الفاش و رست معنی حسیت + وین
 رسای پاید + تابه نیروی ناخن فکرت عقدا کے نکات بار کیش و نماید
 و صاحب لے زید + تابدستیار سی صفا باطن از چهره رموز معنیها پیش برده
 بر کشاید + سوگند بر شیه بندی سدره و طوفی که آراینده این روش که
 خیابان چمن حسن لعلتان چمن و فرخار است گلبنی نه رویانیده + تا آب کوثر
 معنی و شیرینی سلسیل ملاغت طراوت نشو و نما به آن نرسانیده + و شمع
 با فروزنده مهر و ماه که جوهر این کان که آبروی صد بحر و کانت نگینها پخیده
 تا سنگ و رنگ عقیق بین بیان و لعل بدخشان فصاحت جلا
 نور و ضیاء نه بخشیده + سبحان الله زبانی طمعی که دقیقه از فراغت
 شاعری فرو نگذاشته + ماشا الله خیر شاعر که نکته از محنت
 سخنوری بر نگذاشته + مثنوی طوفانی قلمی جهان طبیعت + جاو
 رقیع شیخ طینت + و رفیق ادب فرید دوران + چون صائب
 عنصری سخندان + گنجینه فضل و مخزن علم + وریا کمال و معدن حلم

که یک جواب جویند صد خطا بخشند

تقریر ریخته قلم اعجاز کار و خامه سخن کار کلیم زبان فروسی
دوران بدیع بیان شیرین زبان شمع طور سخنوری خلیل کعبه
مضاحت گستری عابد مقبول بارگاه رشت قرین و معرین جناب
حکیم سید محمد حسین تخلص بصوفی دست عنایتیکم

بند پرواز طایر فکرت بالغ نظر از ان سوزنجبال رسای اوج کنه فوات جل علی
در آشیانه اداوت بال سمیت نکشوده که شامین تخیر از جالبین رسوده +
کلت لعیون بالوار جلالة وار و آح طیب و نفوس قدسیه ملایک و مرسلان
ما آنکه از حمیر یاب نوزوات خاتم انبیا بخشیده اند و خسته بهر وجود امکان
افروخته صلوات الله علیه و اله اما بعد خدای چین مسلک تقاوان
گوهر سنج وزله ربای خوان قنادان شکر گنج نو نیاز و بستان روشن
سوادى احمد حسین صوفی غلیظ آبادی که از جاده پاوه گوی و هر گوی
برکت ارباب و زبان رست گفتار و خانه رستی رقتار سگوبد که مشنوی
نیز گفت سیر حلیه کلک گوهر بار لانی شار سر آمد زبان
جناب راجه بیار بلعل الفتی و بلوی که کائنیت جوهر خضر و بهار است

بآبادی ظهور بر آورده

قطعات ریخته خامه در بار کلاک جوانزگار صد نشین بزم سخن
و سخنوری محاوره دان فارسی وری امیر باوقار رئیس مدار
جناب سید مرتضی استخلص شیرید

بش طبع نیزنگ تقدیر و جستم	ز طبع گهر سنج سالش بزم
بگفتا بحدف مکر بر آید	نه ورا غرا کلام محبت و

وله
شماره ۴۸

باوه نوشان محبت شده اند	برعه ساقی ز جام عشق چشید
قاصد از لیلیات نجد طبع شونخ	سید بد اینک پیام عشق خیز
نغمه ساز بزم عشاق سخن	می سراید از مقام عشق چشید
وزن کلاک این صید آید شیرید	ای ز بهی طبع و کلام عشق چشید

شماره ۴۸

قطعه از ابکار افکار ناظم شیرین گفتار ناشر جاوید و نگار جناب
اسمعیل خان صاحب کنت شیلا گرو حیات نشینی امداد حسین صفیر فرخ آباد
چو شد این مثنوی مطبوع کنت | صدای از دل شکفت آمد

بلذاشت پدر یارو گارے	دُر مائے یتیم ابدارے
آورد برون و خیرے او	یعنی کہ کنور خیرے او
سکھراج بھادور سخور	داناے رموز نکستہ پرور
فیاض و نہر شناس ہر کس	قوی قدر و تو نگر و سخن رس
بز خواند برین آن فسانہ	رنگین نقشی طرب ترانہ

نازم بر منت نوازش لب و زبان این مقام شناس کہ بتغما
 ول آویزش سامع صوفی اپطرب گردانید و نقوش اثر خیرش نفس مستمع
 مضطرب و فرزند ارجمند نام آور خاندان مخمور و دمان ہما کہ
 گذشتگان از طبع زاوگان ایشان نتیجہ حیات جاوید بخشید و در میان
 اقان و امثال کاشمش بین النجوم خشد و ازانکہ این دولت اختصاص از
 عمرے در حجاب تنواری بود و وارث تہیاء اسباب عاری و در حالت منتظرہ
 افتادہ و چشم بسو علت غائی نخواہد پس حالاکہ ۹۸۰ الیکہ از
 دو صد و نو و ہشت ہست دست بہت جناب کنور صنا ز او قدرہ و
 عاشق آئینہ رگ ابر کرم کشودہ و برا طبع مشنوی سبوق الذکر حکم و
 زہے بخت آن دولت کہ پیوری آئینین بختیار کامگار از ویش

۳۱
جناب سید امیر جان صاحب تخلص فرقی سر اسکا
جناب نواب سید لطف علی جان صاحب عیسای عظم
عظیم آباد

<p>به نقد جان گیر این شکر و لکشیانی را زنگین معنی و لفظ لکاری چون شکسته و ترتیب سلیس و بند شرف فصاحت را بیافش اگر خسار خوبان در صفا گویم شکستم بهر حال طبع چون با خیال او نگه</p>	<p>که در نظم از حجاب القی نکتہ بیت این یکی گلدسته خورم بهار و دل نشین است نگو گنجینه حسن عبارات متین است این سطور را توان گفتن کیف و غیر این است چکیده از خامه ام افسانه سحر آفرین است</p>
---	--

۴۰
۱۲۱۲

قطعه شش خامه طوبی ترا و سرمه کش دیده پیرانه سخنجوی
غازه بند زنگین خسار قصا گستری جامی بلند پرواز اوج
مازک خیالی خوش نوا عنده لب گلزار شیرین متعالی و ناظم
صائب افکار ناشر سحر نگار عالی خاندان و والادود
سجید انظر فین جناب سید حامد حسین تخلص نکست
عظیم آبادی

فنا کردم بعد لقتیر و تحریر | بیم طبع این نیز نک لقتیر

۹۸
شده ۱۲ هجری

قطعه مشعره خامه منشی عطار در قسم طوبی و تسلیم نگامه آرا
بزم اعجاز کلامی رشک ده نظم و نشر جامی و نظامی جناب
منشی انتانت رام متخلص الفت شاکر و جناب منشی حشمت علی
صاحب متخلص حشمت

این مثنوی لطیف و بی مثل	مطبوع چو شد با طیف حب
از دل سیرن طبع آن بستم	در صوری و مثنوی بعد کد
سرور شد و بگفت الفت	در پشت و نو و هزار و دصد

۹۸
شده ۱۲ هجری

قطعه از بلند فکر شانه غنچه برین طره شاید ان نکته و آن
غازه بند رنگین رخسار پری رخان شیرین بیا
جناب سید علی سجاد متخلص به سجاد بن جناب سید بان
صاحب غطیم آبادی سکنا و دهلوی مولدا و برادره
صدر نشین انجمن سخن و سخنوری محاوره دان فارسی دری

کنون طبع گردید لطمه مستینه فضاحت بود مستعارش لبالم معاش مرغوب طبع مختدان بلیغ بود ناظم این لالی شبه شاعران لغتیش تخلص کنون رحمتی همه هوش و فرسنگ بیکت زافراط لطف و نوازش سروش شمع خوش مصرع کرد اتفاق	بی شایقان سخن باد مزده به لطمه کسے این بلا ندیده مضامین آن جمله شسته پرشته که در عهد خود بود فرد و یگانه مباراج عهد و ریش مانده که ویرا بود یادگار و نمبره نموده بے سال طبعش اشعار چونیزنگ تقدیر مطبوع عمده
---	--

دلمه ۹۸ شماره ۱۲۱

چون خوش شنوی است نیزنگ تقدیر کنون طبع گردید و مارینچ گفتم	که بر حرف بر جای خود چست موضوع که نیزنگ تقدیر مطبوع مطبوع
--	--